

حرکات موزون	
نید فور اسپید	
	
مژه‌ای مردم که بعد از هفت سال/باید اموالش شناسایی شود	
حال ما خوب است اما خوری /باید احوالش شناسایی شود	
این خبر ساده است باید علت /جار و جنجالش شناسایی شود	
محرمانه بود، باید علت /سند تو آتش شناسایی شود	
الغرض در فصل زیبای بهار /کیف کن از سرعت بالای کار	



مهدی استاد احمد شعر طنز

نگاه آخر

محمد بهشتی

وز تو بگویم کنی، نی شکتم شکر برم

برده اول: لوور در ایران

سفر وزیر خارجه فرانسه بعد از سال‌ها به ایران احتمالاً فقط علل سیاسی داشت و هم‌زمانی آن با افتتاح نمایشگاه لوور در موزه ملی، نیز به احتمال زیاد اتفاقی است. اما حضور او در این افتتاحیه قطعاً اتفاقی نیست، بنابر پروتکل‌های سیاسی وقتی وزیر خارجه کشوری در مراسمی حضور می‌یابد که همایشی نیز در این مراسم حاضر باشد. البته ولی ایشان حضور پیدا نکرد. وزیر خارجه برای وقت و تعجیل برای رفتن به فرودگاه، هر چند با تاخیر در نهایت خود را به مراسم رساند و توضیحات مربوط به نمایشگاه را با دقت و حوصله تعقیب کرد.

برده دوم: ایران در لوور

فاصله کوتاهی پس از افتتاح نمایشگاه لوور در موزه ملی، نمایشگاهی از فرهنگ و هنر دوران قاجار در لوور لانس برگزار شد؛ نمایشگاهی با نام «شاعرانه «پهرا توری گل‌های سرخ» نامی که ورای دغدغه‌های سیاسی، ایران را به حیثیت لطیفش معرفی می‌کند. نمایشگاهی که مقدم‌اتش با زحمت بسیار فراهم آمد و در آن بیش از بیست و شصت موزه و مجموعه‌دار خصوصی سیزده کشور جهان، بیش از چهار صد و پنجاه اثر از آثار شاخص و کمتر دیده‌شده‌شان را یکجا به نمایش گذاشتند. احتمالاً بنا به توصیه وزارت خارجه ایران بود که رییس سازمان میراث فرهنگی، صنایع‌دستی و گردشگری در افتتاحیه این مراسم حضور نیافت چراکه همشای فرانسوی او یعنی وزیر فرهنگ فرانسه در روز افتتاحیه به مجلس احضار شده بود و این احتمال می‌رفت که نتواند در مراسم حاضر شود. از قضا روز موعود فرار رسید و بر خلاف انتظار،

وزیر فرهنگ فرانسه کار مجلس را ختم و خود را با عجله به لاس در فاصله دو ساعتی پاریس رساند تا مراسم افتتاحیه را از دست ندهد. هر چند که حضور در مجلس می‌توانست پنهان خوبی برای اجتناب از حضور در مراسم افتتاحیه باشد، اما سخنرانی حکیمانه ایشان درباره فرهنگ ایرانی نشان داد که اگر این رویداد، هر رویداد دیگری به جز نمایشگاه مربوط به هنر و تمدن بود مسلماً این پروتکل‌ها به مراعات می‌شد و نه وزیر خارجه فرانسه در موزه ملی حاضر می‌شد و نه وزیر فرهنگ فرانسه در نمایشگاه قاجار. اما این دو مراسم نشان داد که در حال فرانسوی در امور فرهنگی تابع پلاشرط پروتکل‌های سیاسی نیستند و وقتی می‌خواهند از آستانه فرهنگ عبور کنند کفش سیاست را از پای درمی‌آورند.

بد نیست ما نیز کمی اعطاط و تدبیر را به قاموس سیاسی‌مان اضافه کنیم. ملاطفت‌های سوداگرانه دیپلماسی سال‌ها عرصه حوزه سیاست است، اما فرهنگ صحنه سوداگری نیست. ای بسا فرهنگ اگر در قداومت پایسته حاضر نشود باطل‌السر است سوداگری در عرصه‌های دیگر شود. فرهنگ گدازمان که در موزه‌های پروتکل‌ها در موزه‌ها، که دغدغه‌شان «افتخار دادن» یا «افتخار ندادن» به مراسم‌های مختلف است به «افتخار کردن» از حضور در مراسم تبدیل کند چنانچه در دو مراسم فوق چنین می‌تواند بود. ملاحظه فرمایید که فرهنگ گدازمان که در پیشگاه شکوهش، جدی‌ترین خط قرمزها خرد و ناچیز جلوه می‌کنند. فرهنگی که به ما بصیرت بخشد؛ به سرحدی از بصیرت که بتوانیم از «نه»‌ای که می‌شنویم عبور کنیم و همچون «نی» طعم لذت‌بخش شیرین نهنفته در آن را بچشمیم.

هشتگ روز

کجایی، دقیقاً کجایی؟

طنزپردازان همیشه حاضر در صحنه توییتر، ۷۲ ساعت است که مشغول شوخی با خبر گم شدن سعید مرتضوی هستند. آنها خبیر مربوط به صدور حکم جلب مرتضوی و «گیرنیارودنش» را سوزو کرده‌اند تا هشتگ «مرتضوی» داغ و چشمه خلاقیت‌های طنز و شوخی‌شان هم جوشان شود.

اهالی توییتر فارسی کمی بعد از داغ شدن این هشتگ کم نگذاشتند و طرحی راه انداختند به نام «جست‌وجوی منازل» که در توییت‌های خود با طنز اعلام می‌کردند که گم‌شده و در خانه آنها نیست و آنقدر خانه به خانه بگردیم تا بالاخره پیدایش کنیم.

آنچه می‌خوانید مجموعه‌ای از این توییت‌های طنز و شوخی است که در هشتگ «مرتضوی» جمع شده و نیازی به توضیح اضافه دیگری هم ندارد: «دکل نفتی گم شد و پیدا نشد، از پیدا شدن او با من نگین»، «به دنبال توام منزل به منزل، پریشان می‌روم ساحل به ساحل»، «فردی به نام سعید دیربست گم شده...»، «سعید مرتضوی اگه اینجا رو می‌خونی به تماس با بگیر، دنبالنت»، «تازه فهمیدم اون جریمه

زمانه بر خورد

وزیر فرهنگ فرانسه کار مجلس را ختم و خود را با عجله به لاس در فاصله دو ساعتی پاریس رساند تا مراسم افتتاحیه را از دست ندهد. هر چند که حضور در مجلس می‌توانست پنهان خوبی برای اجتناب از حضور در مراسم افتتاحیه باشد، اما سخنرانی حکیمانه ایشان درباره فرهنگ ایرانی نشان داد که اگر این رویداد، هر رویداد دیگری به جز نمایشگاه مربوط به هنر و تمدن بود مسلماً این پروتکل‌ها به مراعات می‌شد و نه وزیر خارجه فرانسه در موزه ملی حاضر می‌شد و نه وزیر فرهنگ فرانسه در نمایشگاه قاجار. اما این دو مراسم نشان داد که در حال فرانسوی در امور فرهنگی تابع پلاشرط پروتکل‌های سیاسی نیستند و وقتی می‌خواهند از آستانه فرهنگ عبور کنند کفش سیاست را از پای درمی‌آورند.

بد نیست ما نیز کمی اعطاط و تدبیر را به قاموس سیاسی‌مان اضافه کنیم. ملاطفت‌های سوداگرانه دیپلماسی سال‌ها عرصه حوزه سیاست است، اما فرهنگ صحنه سوداگری نیست. ای بسا فرهنگ اگر در قداومت پایسته حاضر نشود باطل‌السر است سوداگری در عرصه‌های دیگر شود. فرهنگ گدازمان که در موزه‌های پروتکل‌ها در موزه‌ها، که دغدغه‌شان «افتخار دادن» یا «افتخار ندادن» به مراسم‌های مختلف است به «افتخار کردن» از حضور در مراسم تبدیل کند چنانچه در دو مراسم فوق چنین می‌تواند بود. ملاحظه فرمایید که فرهنگ گدازمان که در پیشگاه شکوهش، جدی‌ترین خط قرمزها خرد و ناچیز جلوه می‌کنند. فرهنگی که به ما بصیرت بخشد؛ به سرحدی از بصیرت که بتوانیم از «نه»‌ای که می‌شنویم عبور کنیم و همچون «نی» طعم لذت‌بخش شیرین نهنفته در آن را بچشمیم.

وزیر فرهنگ فرانسه کار مجلس را ختم و خود را با عجله به لاس در فاصله دو ساعتی پاریس رساند تا مراسم افتتاحیه را از دست ندهد. هر چند که حضور در مجلس می‌توانست پنهان خوبی برای اجتناب از حضور در مراسم افتتاحیه باشد، اما سخنرانی حکیمانه ایشان درباره فرهنگ ایرانی نشان داد که اگر این رویداد، هر رویداد دیگری به جز نمایشگاه مربوط به هنر و تمدن بود مسلماً این پروتکل‌ها به مراعات می‌شد و نه وزیر خارجه فرانسه در موزه ملی حاضر می‌شد و نه وزیر فرهنگ فرانسه در نمایشگاه قاجار. اما این دو مراسم نشان داد که در حال فرانسوی در امور فرهنگی تابع پلاشرط پروتکل‌های سیاسی نیستند و وقتی می‌خواهند از آستانه فرهنگ عبور کنند کفش سیاست را از پای درمی‌آورند.

سرای ابوالحسن، سرای ما

یکی از دوستان افغان مان دچار سل شدید شده بود. سسل را یک روز بعد از بداحوالی اولیه او متوجه شدیم. بیست و چهار ساعتی که نوجوان بیچاره با حسال نزار و کمترین توان از این بیمارستان به آن بیمارستان به قول ما پاس داده و در اصطلاح پزشکی-بیمارستانی «فلایت» می‌شد. بعد از استیصال در گرفتن کمک، به ما متوسل شده بود که مگر با پادر میانی ما به این مریض در حال احتضار رسیدگی کنند. به نتیجه نرسیدن راهنمایی‌های تلفنی و پس‌زدن در همه بیمارستان‌ها ما را به همراه بیماران پزشک‌مان به بیمارستانی کشاند که در آن آشناهایی داشتیم. مسوولانی که ابتدا با آنها مواجه شدیم از پذیرش بیمار بسا سلم به اینکه او شرایط بسیار خطرناکی دارد، بشدت سر سبز می‌زدند، باین ادعا که این بیمار ناقل است و ممکن است دیگران را هم مریض کند. (این را هم توجه داشته باشید که پزشکان همه مریض‌القول می‌گویند تا درده به استخوان نرسد، افغانستانی‌ها به بیمارستان یا به قول خودشان به شفاخانه رجوع نمی‌کنند) ای کاش آن پزشک جوان یادگرفته بود و می‌دانست که همانقدر مسوول جان پنجاه نفر دیگر است که مسوول جان این یکی. اینها را گفتم تا به یک جمله کلیدی در سخنان آن پزشک جوان اشاره کنم، هنگامی که او می‌خواست بیمار را «فلایت» دهد، گفت: «البته جان ایشان (هم) محترم است...». اگرچه این ماجرا با مداخله رییس محترم



علی ورامینی

آن بیمارستان به قول ما پاس داده و در اصطلاح پزشکی-بیمارستانی «فلایت» می‌شد. بعد از استیصال در گرفتن کمک، به ما متوسل شده بود که مگر با پادر میانی ما به این مریض در حال احتضار رسیدگی کنند. به نتیجه نرسیدن راهنمایی‌های تلفنی و پس‌زدن در همه بیمارستان‌ها ما را به همراه بیماران پزشک‌مان به بیمارستانی کشاند که در آن آشناهایی داشتیم. مسوولانی که ابتدا با آنها مواجه شدیم از پذیرش بیمار بسا سلم به اینکه او شرایط بسیار خطرناکی دارد، بشدت سر سبز می‌زدند، باین ادعا که این بیمار ناقل است و ممکن است دیگران را هم مریض کند. (این را هم توجه داشته باشید که پزشکان همه مریض‌القول می‌گویند تا درده به استخوان نرسد، افغانستانی‌ها به بیمارستان یا به قول خودشان به شفاخانه رجوع نمی‌کنند) ای کاش آن پزشک جوان یادگرفته بود و می‌دانست که همانقدر مسوول جان پنجاه نفر دیگر است که مسوول جان این یکی. اینها را گفتم تا به یک جمله کلیدی در سخنان آن پزشک جوان اشاره کنم، هنگامی که او می‌خواست بیمار را «فلایت» دهد، گفت: «البته جان ایشان (هم) محترم است...». اگرچه این ماجرا با مداخله رییس محترم

تخته سیاه

تهران در آغوش هوای بهاری وزمستانی

تهران میان هوای زمستانی و بهاری گیر افتاده. در ساعاتی از روز آفتاب به آسمان پایتخت می‌آید و کمی بعدتر باد و باران شروع می‌شود. هواشناسی می‌گوید دمای هوا پایین آمده و این وضعیت تا آخر هفته هم ادامه دارد. روز دوشنبه بیشترین درجه هوا ۱۲ درجه و کمترین هم ۷ درجه سانتیگراد است. باران در آسمان پایتخت ادامه دارد و ترافیک همراه با آن هم از راه رسیده. در بازار ارز فعلا خبری نیست و می‌شود به همین ثبات چند روز اخیر امیدوار بود.

نیتر مصور | تقدیم با موشک

آنتونیو رودریگز



متن در حاشیه

زندگی عین فوتبال است

شاید آن روایت خاطره‌وار کوتاه را که از دکتر شریعتی نقل می‌کنند، شنیده باشید که می‌گوید وقتی دکتر کلاس پنجم بوده، همکلاسی‌گندهای داشته که تن کلاس می‌نشسته و برای او مظهر تمام پدیده‌های چندش‌آور بوده (کچل بوده، سیگار می‌کشیده و در آن سن وسال زن داشته). سال‌ها بعد یک روز، وقتی شریعتی مشغول قدم زدن با همسرش در خیابانی بوده، به آن همکلاسی برمی‌خورد؛ حالا خود دکتر هم زن داشته، سیگار می‌کشیده و کچل شده بود. حالا حکایت ما است؛ ما که نه، من... در کودکی و نوجوانی که پرسپولیسی دوآتشه بودم، وقتی کسی (معمولاً سنسن‌ترهای فامیل) می‌گفتند «من نه پرسپولیسی‌ام، نه استقلالی، طرفدار تیم ملی‌ام، اول بهتسم می‌یزد و بعد توی دلم شروع می‌کردم به سنسج میزان بلاهت آدمی که هوادار یک باشگاه درست‌وحسابی نیست.

حالا چند سالی است خودم هم همین طوری شده‌ام و گرچه هنوز هم وقتی پرسپولیس برای یازدهمین بار در تاریخ لیگ‌های ایران، آن هم برای دومین سال متوالی، قهرمان می‌شود، دلم تندتر می‌زند (در حالی که اگر این اتفاق برای استقلال یا هسر تیم دیگری بیفتد، نه‌بخندی به صورت تم می‌نشیند، نه اخمی)، خوب می‌دانم که نمی‌شود اسسم را یک هوادار

اعتقاد

www.etemadnewspaper.ir

www.etemadnewspaper.ir

■ **صاحب امتیاز و مدیرمسئول:** **الیاس حضرتی**
■ **جانشین مدیرمسئول و رییس شورای سیاست‌گذاری:** **پهروز بهزادی**
■ **سردبیر:** **سیدعلی میرفتاح**
■ **معاون اجرایی:** **حجت طهماسبی**
■ **مشاور مدیرمسئول:** **محمد حضرتی**
■ **رئیس سازمان آگهی‌ها:** **علی حضرتی**
■ **نشان:** **خیابان ستارخان، خیابان کوثر دوم، پن بست مینو**
■ **تلفن خانه:** **۶۶۱۲۴۰۲۵ – ۶۶۱۲۴۰۲۴ – ۶۶۱۲۴۰۲۱**، **نمابر:** **۶۶۱۲۴۰۲۱**
■ **توزیع:** **نشر گستر امروز** | **تلفن:** **۶۹۲۳۰۰۰**
■ **چاپ:** **نشر روزتاب** | **تلفن:** **۴۴۵۴۵۰۷۶**

■ **آذان ظهر:** ۱۳/۰۴ | **غروب آفتاب:** ۱۹/۳۸ | **آذان مغرب:** ۱۹/۵۷ | **آذان صبح فردا:** ۵۱/۰ | **طلوع آفتاب فردا:** ۶/۲۹

کرگدن نامه

سید علی میرفتاح

چراغ از بهر تاریکی

بهرام که گسور می‌گرفتی همه‌گمرا/دیدی که چگونه گور به‌رام گرفت؟ شاید اگر قاضی مرتضوی جلوتر از اینها بیشتر به ناپایداری دنیا می‌اندیشید عاقبتش این نمی‌شد که شد. متواضعانه به همه ارباب قدرت توصیه می‌کنم که با خط خوش بنویسند و بالاسر خود بزنند که «دایما یکسنان نباشد حال دوران» و «این میز/نیز بگذرد». بی‌قدرت‌ها هم خوب است که نهاد ناآرام جهان را به خود یادآور شوند. یکی از کتاب‌های خوب و عبرت‌آموزی که خواندنش را به فقیر و غنی و ضعیف و قوی پیشنهاد می‌کنم «فرج بعد از شدت» است. این کتاب را درست بر قضا یکی از قاضیان نامدار دوره عباسی نوشته. قضات بر مستندی تکیه می‌زنند که بیش از دیگران بی‌ثباتی دهر را می‌بینند. پزشکان هم همین‌طور. نه اینکه باقی صنوف چشم‌شان بر این حقیقت مهیب بسته باشند، نه. عوام‌الناس هم اگر با چشم باز به دور و بر خود نگاه کنند خیلی زود درمی‌یابند که هیچ استقرار و استمراری در منصب و منزلت و ثروت و سلامت وجود ندارد.

در زندگی‌های معمولی من و شما هم مشهود و ملموس است که «کبھی زین به پشت و کبھی پشت به زین»، مع ذلک قضات هر روز با وضوح بیشتری با بالا و پایین دنیا مواجهند. محکمه‌ها بهترین اینه تغییرات بی‌دری دنیا هستند و اگر قاضی و وکیل و دادستان و محاسب اندکی اهل عبرت باشند بهتر و آشکارتر از هر کس دیگری زبر و زبر شدن مداوم دنیا را درمی‌یابند، بلکه با گوشت و پوست خود تجربه‌اش می‌کنند. مرگ منحصرا برای همسایه نیست، زبر و زبر شدن دنیا هم اگر جلوی چشم شما ارباب قدرت از اسب می‌افتند و از اوج حاکمی به حضیض محکومی درمی‌غلطند، پس برای شما هم افتادن و در غلغله محتمل است؛ لذا قاضی با فراست و زیرکی چون ابوعلی محسن تنوخ مجموعه‌ای فراهم آورده تا بگوید هیچ شندی نیست که فرج دربی نداشته باشد ایضا هیچ فرجی نیست که خداوند به تداومش تضمین داده باشد. خدای

متعال چه از طریق وحی و چه از طریق آنچه بر زبان اولیایش جاری می‌شود پرده از مهم‌ترین سنت خلقت برداشته و ما را با این حکم ازلی و ابدی آشنا کرده که «فان مع العسر يسرا، ان مع العسر يسرا». با این حال آدمی‌زاد اهل غفلت است و عمدی و سهوی از هوشیاری می‌گریزد. کار اصلی انبیا تذکر است و همه آنها هم در مکتب انبیا تربیت شده‌اند این ماموریت مهم را بی‌گرفتند. نویسندگان و شاعران و حکیمان آنچه نوشته‌اند و گفته‌اند جز یادآوری نهاد ناآرام جهان نبوده است. حافظ بیت زیبای که ندارد اما این جهان معروف «دلا معاش کجنان کی که گر بلغزد پای/ فرشته‌ات به دو دست دعا ننگ دارد»، به جهات بسیاری ریباتر از بقیه است. چیزی که حافظ هوشیار متفطن آن بود همین لغزیدن پا در امر معاش است که معمولا «ها» در کار و بار دنیا فراموشش می‌کنیم. شما هر که باشی و هرچه باشی از همه طرف در معرض لغزشی. حتی برمیصای عاید هم بعد از آن همه تکتش بی‌حد اندازه، و پایش می‌لغزد و با سر به زمین می‌خورد. نکته اصلی اینجاست که هیچ تضمینی برای هیچ کسی وجود ندارد. انبیا و اولیا هم در این جهت معصومند که پیشاپیش خود را به تابیدات الهی موید کرده‌اند. یعنی با یسارآوری مداوم گردش عالم و تسوکل به حق و اتصال به جان جهان، مخاطرات سقوط را از سر خود دور کرده‌اند.

به جهت عبرت‌های تاریخی ما جزو خوش‌اقبال‌ها بوده‌ایم. جایی ایستاده‌ایم که نه‌تنها سقوط شاهنشاه از پامهر را دیده‌ایم بلکه فروپاشی کشورها و قدرت‌های بی‌همتا را هم به تماشا نشسته‌ایم. این تعبیر معروف سعدی را ما به عینه نظاره کرده‌ایم که «ثروت به شبی و زیبایی به تبی» برود و رفته‌است؛ جلوی چشم ما هم رفته‌است؛ فلذا عقل حکم می‌کند که چراغ از بهر تاریکی نگه داریم و همه پل‌ها را پشت سر خراب نکنیم. کسی را قضاوت نمی‌کنم و حالا که باب طعن به آقای مرتضوی باز شده، در صف طاعنان نمی‌نیشم اما جسر تا عرض می‌کنم که اگر قاضی محکوم، جلوتر از اینها فرج بعد از شدت را خوانده بود و اگر به چشم اعتبار برونده‌های زیر دستش را دیده بود امروز که از اسب افتاده همه کنجکاو پیدا کردندش و مشتاق مجازاتش نبودند و دستگاه قضا را برای یافتنش تحریض نمی‌کردند. البته اخلاقا خودم و رفقایم اسفارش می‌کنم که به قول خواجه غم‌افشادگم خوریم، اما از آن طرف به خودم و دیگران تذکر شدید و غلیظ می‌دهم که زبر و زبر شدن منحصر به شخص نیست نام‌برده نیست، آسیا به نوبت است و ما نیز در معرض خطریم. راحت‌تر از آنچه فکر کنیم محتمل است که در چرخ و فلک دنیا به اسفل برویم، با خدا لطف کند به‌اعلای‌مان ببرد. این زبر و زبر شدن‌ها طبیعی است و از آنها گریز و گزیری نیست مگر به همان فرشته‌ات به دو دست دعا... غیرطبیعی غره شدن به دنیا و بد معامله کردن با خلق است.



کاوه فولادی نسب

چندش‌آور بوده (کچل بوده، سیگار می‌کشیده و در آن سن وسال زن داشته). سال‌ها بعد یک روز، وقتی شریعتی مشغول قدم زدن با همسرش در خیابانی بوده، به آن همکلاسی برمی‌خورد؛ حالا خود دکتر هم زن داشته، سیگار می‌کشیده و کچل شده بود. حالا حکایت ما است؛ ما که نه، من... در کودکی و نوجوانی که پرسپولیسی دوآتشه بودم، وقتی کسی (معمولاً سنسن‌ترهای فامیل) می‌گفتند «من نه پرسپولیسی‌ام، نه استقلالی، طرفدار تیم ملی‌ام، اول بهتسم می‌یزد و بعد توی دلم شروع می‌کردم به سنسج میزان بلاهت آدمی که هوادار یک باشگاه درست‌وحسابی نیست.

حالا چند سالی است خودم هم همین طوری شده‌ام و گرچه هنوز هم وقتی پرسپولیس برای یازدهمین بار در تاریخ لیگ‌های ایران، آن هم برای دومین سال متوالی، قهرمان می‌شود، دلم تندتر می‌زند (در حالی که اگر این اتفاق برای استقلال یا هسر تیم دیگری بیفتد، نه‌بخندی به صورت تم می‌نشیند، نه اخمی)، خوب می‌دانم که نمی‌شود اسسم را یک هوادار

#مرتضوی

روی یکی از کانکس‌ها نوشته شده: «زندگی جاری است» و

روی کانکس دیگری نوشته شده: «زندگی جاری است» و «ارایشگاه پرسیمه» مرکز تخصصی گریسم عروس و...». کانکس‌های دیگری هم هر کدام مخصوص یک شغل هستند؛ خیاطا، آشپز، نانوا و حتی مربی مهدکودک.

هر کدام از این آدم‌ها یک کانکس دارند و جایی برای انجام کارهای روزانه. زندگی در سربل ذهاب با این کانکس‌ها تعریفی دوباره پیدا کرد. خانه‌ها خراب شده‌اند و ساختمان‌ها هم ویران. اما چهارماه بعد از زلزله، شهر دوباره به تکیاوس درآمده و زندگی‌ها در کانکس ادامه دارد؛ آنقدر که فلافل‌فروش قدیمی هم دوباره مغازه‌اش را راه انداخته و «فلافل‌های زلزله» را به دست مردم می‌دهد. عکس از خبیر گزای تسنیم است.

